

فصح الکتابین شرف الدین مصلح بن عبد الله نقدی شیرازی



با معنی آرزو شرح جملادنیهای شور و دینی نکته‌های دستوری ادبی
و فهرست‌های آیات و احکام و امثال و اقوالی و قواعد دستوری

ویرایش سوم با حروفچینی جدید

ISBN: 978-964-5626-31-8

بکوشش دکتر خلیل خلیب رهبر
استاد دانشگاه تهران

باب اول در سیرت پادشاهان

۴۷	حکایت (۱) پادشاهی را شنیدم
۵۰	(۲) یکی از ملوک خراسان محمود سبکتکین را
۵۲	(۳) ملک زاده‌های را شنیدم که کوتاه بود
۵۷	(۴) طایفه دزدان عرب بر سر کوهی نشسته بودند
۶۶	(۵) سرهنگ زاده‌های را بر در سرای اغلمش دیدم
۶۸	(۶) یکی را از ملوک عجم حکایت کنند
۷۳	(۷) پادشاهی با غلامی عجمی در کشتی نشست
۷۴	(۸) هرمز را گفتند وزیران پدر را چه خطا دیدی
۷۵	(۹) یکی از ملوک عرب رنجور بود در حالت پیری
۷۷	(۱۰) بر بالین یحیی، پیغامبر، علیه السلام
۸۰	(۱۱) درویشی مستجاب الدعوة در بغداد پدید آمد
۸۱	(۱۲) یکی از ملوک بی‌انصاف پارسانی را دید
۸۱	(۱۳) یکی از ملوک را شنیدم که شبی در عشرت روز کرده بود
۸۵	(۱۴) یکی از پادشاهان پیشین در رعایت مملکت سستی کردی
۸۷	(۱۵) یکی از وزراء مزول شد
۹۰	(۱۶) یکی از رفیقان شکایت روزگار نامساعد نزد من آورد
۱۰۰	(۱۷) تنی چند از روندگان در صحبت من بودند
۱۰۳	(۱۸) ملک زاده‌های گنج قراوان از پدر میراث یافت
۱۰۵	(۱۹) آورده‌اند که نوشین روان عادل را در شکارگاهی
۱۰۶	(۲۰) غافل را شنیدم که خانه رعیت خراب کردی
۱۰۸	(۲۱) مردم آزاری را حکایت کنند
۱۰۹	(۲۲) یکی را از ملوک مرضی هایل بود
۱۱۱	(۲۳) یکی از بندگان عمرولیث گریخته بود
۱۱۲	(۲۴) ملک زوزن را خواجهای بود کریم‌النفس
۱۱۶	(۲۵) یکی از ملوک عرب شنیدم که متعلقان را همی گفت
۱۱۸	(۲۶) ظالمی را حکایت کنند که هیزم درویشان خریدی
۱۲۰	(۲۷) یکی در صنعت کشتی گرفتن سر آمده بود
۱۲۲	(۲۸) درویشی مجرد بگوشه‌های نشسته بود
۱۲۵	یکی از وزراء پیش ذوالنون مصری رفت
۱۲۵	(۳۰) پادشاهی بکشتن بی گناهی فرمان داد
۱۲۶	(۳۱) وزرای انوشیروان در مهمی از مصالح مملکت اندیشه همی کردند
۱۲۷	(۳۲) شیبادی گیسوان بافت یعنی علویست
۱۲۹	(۳۳) یکی از وزراء بر زیودستان رحم کردی

۲۰۵	حکایت (۳۳) یکی از متعبدان در پیشه زندگانی کردی
۲۱۲	(۳۴) مطابق این سخن، پادشاهی را مهمی پیش آمد
۲۱۳	(۳۵) یکی را از علمای راسخ پرسیدند: چگونی در نان وقف؟
۲۱۴	(۳۶) درویشی بمقامی در آمد که صاحب آن بقعه کریم‌النفس بود
۲۱۵	(۳۷) مریدی گفت پیر را: چکتم کر خلاق برنج اندرم
۲۱۶	(۳۸) فقیهی پدر را گفت
۲۲۰	(۳۹) یکی بر سر راهی مست خفته بود
۲۲۱	(۴۰) طایفه زندان بخلاف درویشی بدر آمدند
۲۲۳	(۴۱) این حکایت شنو که در بغداد
۲۲۵	(۴۲) یکی از صاحب‌دلان زور آزمائی را دید بهم برآمده
۲۲۶	(۴۳) بزرگی را پرسیدم از سیرت اخوان صفا
۲۲۸	(۴۴) پیر مردی لطیف در بغداد
۲۲۹	(۴۵) آورده‌اند که فقیهی دختری داشت
۲۳۰	(۴۶) پادشاهی بدیده استحقار در طایفه درویشان نظر کرد
۲۳۳	(۴۷) دیدم گل تازه چند دسته
۲۳۶	(۴۸) حکیمی را پرسیدند از سخاوت و شجاعت کدام بهتر است؟

باب سوم در فضیلت قناعت

۲۴۱	حکایت (۱) خواننده مغربی در صف بزازان حلب می‌گفت
۲۴۲	(۲) دو امیرزاده در مصر بودند
۲۴۳	(۳) درویشی را شنیدم که در آتش فاقه می‌سوخت
۲۴۵	(۴) یکی از ملوک عجم طیبی حاذق بخدمت مصطفی... فرستاد
۲۴۶	(۵) در سیرت اردشیر بابکان آمده است
۲۴۷	(۶) دو درویش خراسانی ملازم صحبت یکدیگر سفر کردند
۲۴۹	(۷) یکی از حکما پسر را نهی همیکرد
۲۵۰	(۸) بقالی را درمی چند بر صوفیان گرد آمده بود در واسط
۲۵۲	(۹) جوانمردی را در جنگ تاتار جراحی هول رسید
۲۵۳	(۱۰) یکی از علما خورنده بسیار داشت
۲۵۵	(۱۱) درویشی را ضرورتی پیش آمد
۲۵۶	(۱۲) خشکسالی در اسکندریه عنان طاقت درویش از دست رفته بود
۲۵۹	(۱۳) حاتم طائی را گفتند
۲۶۰	(۱۴) موسی علیه‌السلام درویشی را دید
۲۶۳	(۱۵) اعرابی را دیدم در حلقه جوهریان بصره
۲۶۴	(۱۶) یکی از عرب در بیابانی از غایت تشنگی میگفت
۲۶۴	(۱۷) همچنین در قاع بیسط مسافری گم شده بود
۲۶۵	(۱۸) هرگز از دور زمان ننالیده بودم
۲۶۵	(۱۹) یکی از ملوک با تپی چند خاصان در شکارگاهی بزستان
۲۶۶	از عمارت دور افتادند
۲۶۸	(۲۰) گدائی هول را حکایت کنند
۲۷۰	(۲۱) بازرگانی را شنیدم که صد و پنجاه شتر بار داشت
۲۷۴	(۲۲) مالداري را شنیدم که ببخل چنان معروف بود که حاتم طائی در کرم
۲۷۹	(۲۳) صیادی ضعیف را ماهی قوی بدام اندر افتاد

۱۳۰	حکایت (۳۴) یکی از پسران هارون الرشید پیش پدر آمد
۱۳۱	(۳۵) با طایفه بزرگان بگشتی در، نشسته بودم
۱۳۳	(۳۶) دو برادر یکی خدمت سلطان کردی
۱۳۴	(۳۷) کسی مزده پیش انوشیروان عادل آورد
۱۳۴	(۳۸) گروهی حکما بحضورت کسری در بمصلحتی سخن همی گفتند
۱۳۵	(۳۹) هرون الرشید را چون ملک دیار مصر مسلم شد
۱۳۷	(۴۰) یکی را از ملوک کنیزکی چینی آوردند
۱۴۰	(۴۱) اسکندر رومی را پرسیدند

باب دوم در اخلاق درویشان

۱۴۳	(۱) یکی از بزرگان گفت پارسائی را
۱۴۴	(۲) درویشی را دیدم سر بر آستان کعبه همی مالید
۱۴۵	(۳) عبدالقادر گیلانی را رحمة‌الله علیه دیدند
۱۴۶	(۴) دزدی بخانه پارسائی در آمد
۱۴۷	(۵) تپی چند از روندگان متفق سیاحت بودند
۱۵۳	(۶) زاهدی مهمان پادشاهی بود
۱۵۴	(۷) یاد دارم که در ایام طفولیت متعبد بودمی و شب خیز
۱۵۶	(۸) یکی را از بزرگان بمحفلی اندر همی ستودند
۱۵۷	(۹) یکی از صلحای لبنان که مقامات او در دیار عرب مذکور بود
۱۶۱	(۱۰) یکی پرسید از آن گم کرده فرزند
۱۶۲	(۱۱) در جامع بعلبک وقتی کلمه‌ای همی گفتم بطریق وعظ
۱۶۶	(۱۲) شبی در بیابان مکه از بی خوابی پای رفته نماند
۱۶۸	(۱۳) پارسائی را دیدم بر کنار دریا که زخم پلنگ داشت
۱۶۹	(۱۴) درویشی را ضرورتی پیش آمد
۱۷۰	(۱۵) پادشاهی پارسائی را دید
۱۷۱	(۱۶) یکی از جمله صالحان بخواب دید پادشاهی را در بهشت
۱۷۲	(۱۷) پیاده‌ای سر و پا برهنه با کاروان حجاز از کوفه بدر آمد
۱۷۴	(۱۸) عابدی را پادشاهی طلب کرد
۱۷۵	(۱۹) کاروانی در زمین یونان بزدند
۱۷۷	(۲۰) چندانکه مرا شیخ اجل ابو الفرج بن جوزی... ترک سماع فرمودی
۱۸۴	(۲۱) لقمان را گفتند: ادب از که آموختی؟
۱۸۵	(۲۲) عابدی را حکایت کنند
۱۸۶	(۲۳) بخشایش الهی گم شده‌ای را در متهای چراغ توفیق فراره داشت
۱۸۹	(۲۴) پیش یکی از مشایخ گله کردم
۱۹۰	(۲۵) یکی را از مشایخ شام پرسیدند
۱۹۰	(۲۶) یاد دارم که شبی در کاروانی همه شب رفته بودم
۱۹۲	(۲۷) وقتی در سفر حجاز طایفه‌ای جوانان صاحب‌دل هم دم من بودند
۱۹۵	(۲۸) یکی را از ملوک مدت عمر سپری شد
۱۹۹	(۲۹) ابوهریره... هر روز بخدمت مصطفی... آمدی
۲۰۰	(۳۰) یکی را از بزرگان بادی مخالف در شکم پیچیدن گرفت
۲۰۱	(۳۱) از صحبت یاران دمشق ملاتی پدید آمده بود

- حکایت (۲۴) دست و پا پریده‌های هزارپائی بکشت
 (۲۵) ابله‌ی را دیدم سمن، خلعتی نمین در بر
 (۲۶) دزدی گدائی را گفت
 (۲۷) مشت زنی را حکایت کنند
 (۲۸) درویشی را شنیدم که بفاری در نشسته بود

باب چهارم در فواید خاموشی

- حکایت (۱) یکی را از دوستان گفتم
 (۲) بازرگانی را هزار دینار خسارت افتاد
 (۳) جوانی خردمند از فنون فضایل حظی وافر داشت
 (۴) عالمی معتبر را مناظره افتاد با یکی از ملاحده
 (۵) جالینوس ابله‌ی را دید دست در گریبان دانشمندی زده
 (۶) سبحان وائل را در فصاحت بی نظیر نهادند
 (۷) یکی را از حکما شنیدم که میگفت هرگز کسی بجهل خویش اقرار نکرده است
 (۸) تسی چند از بندگان محمود گفتند
 (۹) در عقد بیع سرائی متردد بودم
 (۱۰) یکی از شعرا پیش امیر دزدان رفت
 (۱۱) منجمی بخانه در آمد
 (۱۲) خطیبی کربه‌الصوت خود را خوش آواز پنداشتی
 (۱۳) یکی در مسجد سنجا بطولع بانگ گفتی
 (۱۴) ناخوش آوازی بیبانگ بلند قرآن همی خواند

باب پنجم در عشق و جوانی

- حکایت (۱) حسن میمندی را گفتند
 (۲) گویند خواجه‌ای را بنده‌ای نادرالحسن بود
 (۳) پارسائی را دیدم بمحبت شخصی گرفتار
 (۴) یکی را دل از دست رفته بود
 (۵) یکی را از متعلمان کمال بهجتی بود
 (۶) شبی یاد دارم که یاری عزیز از در آمد
 (۷) یکی دوستی را که زمانها ندیده بود
 (۸) یاد دارم در ایام پیشین که من و دوستی
 (۹) دانشمندی را دیدم بکسی مبتلا شده
 (۱۰) در عنفوان جوانی چنانکه افتد و دانی
 (۱۱) یکی را پرسیدند از مستعربان بغداد
 (۱۲) یکی را از علما پرسیدند که یکی با ماه روئیت
 (۱۳) طولیبی با زاغ در قفس کردند
 (۱۴) رفیقی داشتم که سالها با هم سفر کرده بودیم
 (۱۵) یکی را زنی صاحب جمال جوان درگذشت
 (۱۶) یاد دارم که در ایام جوانی گذر داشتم بکونی
 (۱۷) سالی محمد خوارزمشاه رحمة الله علیه باختا برای مصلحتی صلح اختیار کرد

- حکایت (۱۸) خرقة بوشی در کاروان حجاز همراه ما بود
 (۱۹) یکی را از ملوک عرب حدیث سخنون لیلی و شورش حال او بگفتند
 (۲۰) قاضی همدان را حکایت کنند
 (۲۱) جوانی پاکباز و پاک رو بود

باب ششم در ضعف و پیری

- حکایت (۱) با طایفه دانشمندان در جامع دمشق بحثی همی کردم
 (۲) پیر مردی را حکایت کنند که دختری خواسته بود
 (۳) مهمان پیری شدم در دیار بکر
 (۴) روزی بغرور جوانی سخت رانده بودم
 (۵) جوانی چست لطیف خندان شیرین زبان در حلقه عشرت ما بود
 (۶) وقتی بجهل جوانی بانگ بر مادر زدم
 (۷) توانگری بخیل را پسری رنجور بود
 (۸) پیر مردی را گشند جوا زن نکمی
 (۹) شنیده‌ام که درین روزها کهن پیری

باب هفتم در تأثیر تربیت

- حکایت (۱) یکی را از وزرا پسری کودن بود
 (۲) حکیمی پسران را پند همی داد
 (۳) یکی از فضلا تعلیم ملک زاده‌ای همی داد
 (۴) معلم کتابی دیدم در دیار مغرب
 (۵) پارسازاده‌ای را نعمت بی کران از ترکه عمان بدست افتاد
 (۶) پادشاهی پسری را بادبیبی داد
 (۷) یکی را شنیدم از پیران مربی که مریدی را همی گفت
 (۸) اعرابی را دیدم که پسر را همی گفت
 (۹) در تصانیف حکما آورده‌اند که کزدم را ولادت معهود نیست
 (۱۰) فقیره درویشی حامله بود
 (۱۱) طفل بودم که بزرگی را پرسیدم از بلوغ
 (۱۲) سالی نزاع در پیادگان حجیج افتاده بود
 (۱۳) هندوی نطق اندازی همی آموخت
 (۱۴) مردکی را چشم درد خاست
 (۱۵) یکی را از بزرگان ائمه پسری وفات یافت
 (۱۶) پارسائی بر یکی از خداوندان نعمت گذر کرد
 (۱۷) سالی از بلخ بامیانم سفر بود
 (۱۸) توانگر زاده‌ای را دیدم بر سر گور پدر نشسته
 (۱۹) بزرگی را پرسیدم در معنی این حدیث
 جدال سعدی با مدعی در بیان توانگری و درویشی

باب هشتم در آداب صحبت

- حکایت (۱) مال از بهر آسایش عمرست
 (۲) موسی علیه‌السلام، قارون را نصیحت کرد
 (۳) دو کس رنج بیهوده بردند

- حکمت (۴) علم از بهر دین پروردنست
 (۵) عالم ناپرهیزگار کور مشعله دارست
 (۶) ملک از خردمندان جمال گیرد
 (۷) سه چیز پایدار نماند
 (۸) رحم آوردن بر بدان ستمست بر نیکان
 (۹) بدوستی پادشاهان اعتماد نتوان کرد
 (۱۰) هر آن سری که داری با دوست در میان منه
 (۱۱) دشمنی ضعیف که در طاعت آید
 (۱۲) سخن میان دو دشمن چنان گوی
 (۱۳) هر که با دشمنان صلح می کند
 (۱۴) چون در امضای کاری متردد باشی
 (۱۵) بر عجز دشمن رحمت مکن
 (۱۶) هر که بدی را بکشد
 (۱۷) نصیحت از دشمن پذیرفتن خطاست
 (۱۸) خشم پیش از حد گرفتن و حشت آرد
 (۱۹) دو کس دشمن ملک و دین اند
 (۲۰) پادشاه باید که تا بحدی خشم بر دشمنان نراند
 (۲۱) بدخوی در دست دشمنی گرفتارست
 (۲۲) چو بینی که در سپاه دشمن تفرقه افتاده است
 (۲۳) دشمن چو از همه حیلتی فروماند
 (۲۴) سر مار بدست دشمن بگوب
 (۲۵) خبری که دانی، دلی بیازارد
 (۲۶) پادشاه را بر خیانت کسی واقف مگردان
 (۲۷) هر که نصیحت خود رای می کند
 (۲۸) فریب دشمن مخور
 (۲۹) متکلم را تا کسی عیب نگیرد
 (۳۰) همه کس را عقل خود بکمال نماید و فرزند بجمال
 (۳۱) ده آدمی بر سفره ای بخورند
 (۳۲) هر که در حال توانائی نکوئی نکند
 (۳۳) هر چه زود بر آید، دیر نیاید
 (۳۴) کارها بصبر بر آید و مستعجل بسر در آید
 (۳۵) نادان را به از خامشی نیست
 (۳۶) هر که با دانایان از خود بحث کند
 (۳۷) هر که با بدان نشیند، نیکی نبیند
 (۳۸) مردمان را عیب نهانی پیدا مکن
 (۳۹) هر که علم خواند و عمل نکرد
 (۴۰) از تن بی دل طاعت نیاید
 (۴۱) نه هر که در مجادله چست، در معامله درست
 (۴۲) اگر شبها همه قدر بودی، شب قدر ببقدر بودی
 (۴۳) نه هر که بصورت نکوست، سیرت زیبا دروست
 (۴۴) هر که با بزرگان ستیزد، خون خود ریزد
 (۴۵) پنجه با شیر زدن و مشت با شمشیر، کار خردمندان نیست

۵۱۹
 ۵۲۰
 ۵۲۰
 ۵۲۱
 ۵۲۱
 ۵۲۲
 ۵۲۲
 ۵۲۴
 ۵۲۴
 ۵۲۵
 ۵۲۵
 ۵۲۷
 ۵۲۷
 ۵۲۸
 ۵۲۹
 ۵۳۰
 ۵۳۱
 ۵۳۲
 ۵۳۳
 ۵۳۳
 ۵۳۴
 ۵۳۴
 ۵۳۵
 ۵۳۵
 ۵۳۶
 ۵۳۶
 ۵۳۷
 ۵۳۸
 ۵۳۹
 ۵۴۰
 ۵۴۲
 ۵۴۲
 ۵۴۵
 ۵۴۶
 ۵۴۶
 ۵۴۷
 ۵۴۷
 ۵۴۷
 ۵۴۸
 ۵۴۹
 ۵۴۹

حکمت (۴۶) ضعیفی که با قوی دلاوری کند

- (۴۷) بی هنران هنرمندان را نتوانند که ببیند
 (۴۸) گر جور شکم نیستی، هیچ مرغ در دام صیاد نیوفتادی
 (۴۹) مشورت با زنان تباهست
 (۵۰) هر کرا دشمن پیشست
 (۵۱) کشتن بندگان تأمل اولی ترست
 (۵۲) حکیمی که با جهال در افتد
 (۵۳) خردمندی را که در زمره اجلاف سخن ببندد
 (۵۴) جوهر اگر در خلاب افتد
 (۵۵) مشک آنست که ببوید
 (۵۶) دوستی را که بعمری فراچنگ آرند
 (۵۷) عقل در دست نفس چنان گرفتارست
 (۵۸) جوانمرد که بخورد و بدهد
 (۵۹) اندک اندک خیلی شود و قطره قطره سیلی
 (۶۰) عالم را نشاید که سفاقت از عامی بحلم در گذراند
 (۶۱) معصیت از هر که صادر شود ناپسندیده است
 (۶۲) جان در حمایت یک دمست
 (۶۳) شیطان با مخلصان بر نمی آید
 (۶۴) هر که در زندگانی نانش نخورند چون بمیرد نامش نبرند
 (۶۵) درویش ضعیف حال را در خشکی تنگسال میرس
 (۶۶) دو چیز محال عقلست
 (۶۷) ای طالب روزی بنشین که بخوری
 (۶۸) بنا نهاده دست نرسد
 (۶۹) صیاد بی روزی ماهی در دجله نگیرد
 (۷۰) توانگر فاسق کلوخ زر اندودست
 (۷۱) شدت نیکان روی در فرج دارد
 (۷۲) حسود از نعمت حق بخیل است
 (۷۳) تلمیذ بی ارادت، عاشق بی زرت
 (۷۴) مراد از نزول قرآن، تحصیل سیرت خوبست
 (۷۵) یکی را گفتند، عالم بی عمل بچه ماند؟
 (۷۶) مرد بی مروت زنت
 (۷۷) دو کس را حسرت از دل نرود
 (۷۸) خلعت سلطان اگر چه عزیزست، جامه خلقان خود بعزت تر
 (۷۹) خلاف راه صوابست و عکس رأی اولوالالباب
 (۸۰) هر آنچه دانی که معلوم تو گردد پیرسیدن آن تعجیل مکن
 (۸۱) یکی از لوازم صحبت آنست که خانه پیردازی
 (۸۲) هر که با بدان نشیند، اگر نیز طبیعت ایشان درو اثر نکند
 (۸۳) حلم شتر چنانکه معلومست

۵۵۰
 ۵۵۱
 ۵۵۱
 ۵۵۲
 ۵۵۳
 ۵۵۳
 ۵۵۴
 ۵۵۶
 ۵۵۷
 ۵۵۸
 ۵۵۹
 ۵۶۰
 ۵۶۰
 ۵۶۱
 ۵۶۲
 ۵۶۳
 ۵۶۴
 ۵۶۵
 ۵۶۶
 ۵۶۷
 ۵۶۸
 ۵۷۰
 ۵۷۰
 ۵۷۱
 ۵۷۲
 ۵۷۳
 ۵۷۳
 ۵۷۵
 ۵۷۵
 ۵۷۷
 ۵۷۷
 ۵۷۸
 ۵۷۹
 ۵۸۰
 ۵۸۲
 ۵۸۳
 ۵۸۴
 ۵۸۵

- حکمت (۸۴) هر که در پیش سخن دیگران افتد
 (۸۵) ریشی درون جامه داشتیم
 (۸۶) دروغ گفتن بصرت لازم ماند
 (۸۷) اجل کاینات از روی ظاهر آدمیست
 (۸۸) از نفس پرور هنروری نیاید
 (۸۹) در انجیل آمده است که ای فرزند آدم، اگر توانگری دهمت
 (۹۰) ارادت بیچون یکی را از تخت فرو آرد
 (۹۱) گر تیغ قهر بر کشد، نبی و ولی سر در کشد
 (۹۲) هر که بتأدب دنیا راه صواب نگیرد
 (۹۳) نیکبختان بحکایت و امثال پیشینان پند گیرند
 (۹۴) آن را که گوش ارادت گران آفریده‌اند
 (۹۵) گلدای نیک انجام، به از بادشاه بدفرجام
 (۹۶) زمین را از آسمان نتارست
 (۹۷) حق، جل و علا، می‌بندد و می‌پوشد
 (۹۸) زر از معدن بکان کندن بدر آید
 (۹۹) هر که بر زیردستان نبخشاید
 (۱۰۰) عاقل چو خلاف اندر میان آید، بجهد
 (۱۰۱) مقامر را سه شش می‌باید
 (۱۰۲) درویشی بمناجات در میگفت
 (۱۰۳) بزرگی را برسیدند با چندین فضیلت که دست راست را هست
 (۱۰۴) نصیحت پادشاهان کردن کسی را مسلم بود
 (۱۰۵) شاه از بهر دفع ستمکارانست
 (۱۰۶) همه کس را دندان برترشی کند شود
 (۱۰۷) قبحه پیر از نابکاری چه کند که توبه نکند
 (۱۰۸) حکیمی را پرسیدند: چندین درخت نامور که خدای عزوجل، آفریده است
 (۱۰۹) دو کس مردند و حسرت بردند
 تمام شد کتاب گلستان والله المستعان

فهرستهای دیگر:

- ۱ - فهرست آیات و اخبار
- ۲ - فهرست و امثال و حکم
- ۳ - فهرست اعلام متن
- ۴ - فهرست قوافی اشعار
- ۵ - فهرست قاعده‌های دستوری
- ۶ - فهرست مأخذها

پیشگفتار

هر کس زبان شیرین پارسی را آموخته باشد، بیگمان با نام سعدی بزرگترین نویسنده و گوینده ایران آشناست و میداند که شاهد کلام استاد سخن را حلاوتی دیگرست. نگارنده را نیز با گفتار سعدی الفتی دیرینه بود و بحکم همین دل بستگی فرصتی میجست که آثار دلپذیر شیخ را بر یکی از استادان مسلم ادب بخواند و بقدر استعداد سرمایه‌ای از معرفت بیندوزد.

چند سال پیش از بخت نیک توفیق یار شد و بخواهش دوستان، استاد محمدعلی ناصح، رئیس دانشمند انجمن ادبی ایران، تدریس کلیات شیخ را در انجمن آغاز فرمودند و با حسن استنباط و لطف بیان در توضیح مطالب موی شکافتند و تشنگان وادی طلب را از زلال عذب سخن سعدی سیراب کردند؛ تا آنکه روزی استاد پس از فراغ از تدریس کلیات، این بنده را که جز کوشش در راه آموختن، هنری دیگر نداشتم، عنایت خاص مشوق آمدند که اگر گلستان را بگونه‌ای بتوانی شرح کرد که تبصره مبتدیان و تذکره منتهیان باشد، کاری بسزاست. چاکر اطاعت امر استاد را محض خیر و عین صواب دانست و هر چند از دشواری کار می‌اندیشید، با توکل بر حق و برهبری استاد، گرچه نوسفر بود، بگام طلب قدم در راه نهاد و پس از چهار سال بمنزلگه مقصود فراز آمد و شرحی نه شایان مقام گلستان سعدی بلکه بر قدر بضاعت و توان خویش فراهم آورد و بحلقه اهل تحقیق بارمغان فرستاد و برای آسانی کار تو آموزان ادب معنی واژه‌ها و جمله‌های دشوار و برخی نکته‌های دستوری و ادبی را با مراجعه بکتابهای معتبر در ذیل هر صفحه ثبت کرد